**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **شنبه :08/12/1395**

13951208- اثبات زائد بودن «ابن سلیمان» در سند فقیه

**مقدمه**

در این جلسه، در ادامه بحث سندی روایت ابی عمرو العبدی، ابتدا به بررسی زائد بودن «ابن سلیمان» در سند فقیه، پرداخته می شود. سپس احتمالات مطرح در «ابو عمرو العبدی» بیان شده و هر یک از احتمالات با استناد به مصادر و منابع عامة، مورد بررسی قرار می گیرد و در نهایت با ردّ همه احتمالات، مجهول بودن ابو عمرو العبدی ثابت می شود. در انتهاء بحث سندی این روایت، با توجه به مجهول بودن ابو عمرو العبدی و همچنین تضعیف لیث بن ابی سلیم در منابع عامة، عدم اعتبار روایت ابو عمرو العبدی ثابت می گردد.

**اثبات زائد بودن «ابن سلیمان» در سند فقیه**

بحث ما راجع به روایت ابو عمرو العبدی بود. قبل از بحث در مورد أبو عمرو العبدی و وثاقت یا عدم وثاقت او لازم است در ابتدا نکته ای را عرض کنم. در فقیه، بین أبو عمرو العبدی و حضرت علی علیه السلام، شخصی با عنوان «ابن سلیمان» در سند اضافه شده است:

**قَالَ الْفَضْلُ وَ رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِیدِ الْعَدَنِیُّ صَاحِبُ سُفْیَانَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ الْکُوفِیُّ صَاحِبُ أَبِی یُوسُفَ عَنْ أَبِی یُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنَا لَیْثُ بْنُ أَبِی سُلَیْمٍ عَنْ أَبِی عَمْرٍو الْعَبْدِیِّ عَنِ ابْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع أَنَّهُ کَانَ یَقُول‏**

در سند علل و تهذیب، «ابن سلیمان» ذکر نشده است. ممکن است در نگاه اوّل چنین تصور بشود که در دوران امر بین زیاده و نقیصه، اصل آن است که عبارت وجود داشته ولی سقط رخ داده است. در حالیکه اینگونه نیست. ما قبلا این مطلب را توضیح داده ایم که در دوران بین زیاده و نقیصه، ابتدا باید دید آیا عوامل زیاده وجود دارد یا خیر؟ به عبارتی دیگر، آیا احتمال زیاده واقع شدن، وجه عقلایی دارد یا خیر؟ سپس باید بررسی شود بین وجه عقلائی زیاده و سقط، کدامیک بر دیگری ترجیح دارد؟ در ما نحن فیه یک وجه کاملا عقلایی برای زائد واقع شدن وجود دارد و آن این است که در مورد «لیث بن أبی سلیم» - کما هو الصحیح - یا أبی سلیمان [همراه با لفظ «أبی» ]، این احتمال جدّی وجود دارد که در برخی از مصادر، به جای «بن أبی سلیم»، «بن أبی سلیمان» ذکر شده و بعضی از نسخ در حاشیه خود، به این اختلاف مصادر در نحوه ضبط پدر «لیث» اشاره می کنند و دیگران، به تخیّل آنکه «بن سلیمان» از متن ساقط شده، آن را داخل در عبارت متن می کنند. به طور کلّی یکی از موارد بسیار شایع در نسخ خطی آن است که نسخه بدل یا عبارتی که فقط در برخی از مصادر آمده، در حاشیه نوشته می شود سپس دیگران، به تخیّل آنکه این حاشیه، از متن ساقط شده، آن را داخل در متن و احیاناً در موضعی غیر صحیح، قرار می دهند. این احتمال، یک احتمال جدّی و کاملا طبیعی

است. خصوصا آنکه عبارت «بن سلیمان» نه در علل ذکر شده و نه در تهذیب. و مهم تر آنکه، چنین سندی – با توسط «بن سلیمان» بین أبی عمرو العبدی و علیّ علیه السلام – در هیج یک از مصادر عامه وارد نشده است. آنها در کتب رجالی خود بر این مطلب تصریح کرده اند که عمرو العبدی این روایت را مستقیماً از حضرت علی علیه السلام، نقل کرده است. در کتاب « الجرح و التعدیل» ابن أبی حاتم همین مطلب آمده است. در کتاب «الکنی من التاریخ الکبیر للبخاری»[[1]](#footnote-1) ذیل روایت، یعنی «الأب جدّ» را از علیّ علیه السلام نقل می کند. در مصادر عامة، عبارت «الأب جدّ» دقیقا در ادامه روایت «الدیة تقسّم علی من أحرز المیراث» ذکر شده و بر این نکته تصریح کرده اند که آن را ابو عمرو العبدی عن علیٍّ نقل کرده است. در محلّی ابن حزم، السنن الکبری بیهقی مصنّف ابن ابی شیبه، همگی این روایت را « عن أبی عمرو العبدی عن علیٍّ رضی الله عنه» به طور مستقیم و بدون توسّط «ابن سلیمان» نقل می کنند. با لحاظ همه این قرائن و شواهد، انسان تقریبا اطمینان حاصل میکند که «ابن سلیمان» در سند فقیه، زائد واقع شده است. بنابراین احتمال آقای غفاری در حاشیه که فرموده اند ممکن است مراد از «این سلیمان»، عبیده سلمانی باشد، احتمال صحیحی نیست.

**سؤال**: شما فرمودید که در حاشیه برخی از نسخ، گفته شده که در بعضی از مصادر به جای «ابی سلیم»، «ابن سلیمان» نقل شده است. سپس مستنسخ، این حاشیه را داخل در متن می کند. چرا باید چنین کاری را انجام بدهد؟

**پاسخ**: نسّاخ، آن اختلافی که در مصادر وجود دارد را در حاشیه نسخه خود می نویسند ولی هیچ علامتی نمی گذارند که نشان دهد این عبارت حاشیه، به دلیل اختلاف مصادر بوده است. و به دلیل عدم علامت گذاری، دیگران خیال میکنند عبارت حاشیه، از متن اصلی ساقط شده است و یا اینکه از علامت «خ» استفاده می کنند و مستنسخ آن را «صح» می خواند و خیال می کند آن عبارت برای تصحیح نوشته شده است. کسانیکه با نسخ خطی آشنا باشند، کثیراَ ما با این مشکل مواجه می شوند. دخول حاشیه توضیحی در متن - چه حاشیه ای که برای تفسیر عبارت متن باشد، چه حاشیه ای که ناظر به اختلاف نسخه و اختلاف مصادر حدیثی باشد – خصوصا در غیر محلّ خود، امر بسیار شایعی است. مثال های زیادی برای این مطلب وجود دارد که الان مجال مطرح نمودن آن نیست. آقای محمد علی نجّار در کتاب «تصحیح تراثنا الرجالیّ» تصریح می کند که: « **الصواب عن أبی عمرو العدی عن علی بن ابی طالب ع فلفظ ابن سلیمان العبدی أدرج فی السند سهوا..**.»[[2]](#footnote-2) در حاشیه وافی هم به کتاب «تصحیح تراثنا الرجالی» ارجاع می دهد.[[3]](#footnote-3)

یکی دیگر از مؤیّدات بر زائد بودن «ابن سلیمان» در سند فقیه، روایت های مشابهی است که لیث بن أبی سلیم آنها را نقل می کند و اتفاقا برخی از آنها مربوط به بحث ارث و میراث می باشد. مانند این

روایت: «لیث عن دبی عمرو العبدی عن علیّ قال لا یورّث [یرث][[4]](#footnote-4) القاتل.[[5]](#footnote-5) روایت دیگر، از حفض بن غیاث است: «حفص بن غیاث عن لیث عن ابی عمرو العبدی عن علیّ قال: اذا وضعت ولدا و بقی فی بطنها ولد فهو أحق بها ما لم تضع الأخر.»[[6]](#footnote-6) این روایت مربوط به بحث عدّه می باشد. حضرت می فرماید: تا زمانیکه وضع حمل به طور کامل انجام نشده، شوهر احقّ به زوجه است. در این روایت هم لیث عن ابی عمرو العبدی عن علیّ، نقل روایت کرده است.

**تصحیح یا تغلیط؟**

قبل از آنکه به عبارت قاموس الرجال در ترجمه أبو عمرو العبدی بپردازیم، این نکته را عرض کنم که صاحب قاموس الرجال، از تعبیر «ابو عمر العبدی» استفاده نموده است. آنچه در مخطوطات و نسخ خطی، مضبوط است، «ابو عمر العبدی» است ولی متأسفانه آقای خرسان در مواردی – منجمله در این مورد – برخی از تصحیحات اجتهادی را در نسخه چاپی تهذیب اعمال کرده اند. درست است که تعبیر صحیح همان «ابو عمرو العبدی» می باشد ولی باید توجه داشت که «غلط بودن یک عبارت» با «آنچه که دقیقا در نسخ ضبط شده» دو مسأله کاملا مجزا از یکدیگر است. به همین جهت ما در نرم افزار درایة النور، «ابو عمرو العبدی» را به «ابو عمر العبدی» تصحیح – و یا به یک معنی تغلیط – نمودیم. علی أیّ حال، تصحیح یعنی آنکه در متن باید عبارتی قرار داده شود که بر اساس مخطوطات موجود، نزدیکترین نسخه به نسخه مؤلف باشد. تصحیحات اجتهادی وجهی ندارد.

**بررسی احتمالات در مورد أبی عمرو العبدی**

در این مرحله از بحث باید ببینیم که أبی عمرو العبدی چه کسی است؟

**1. زاذان أبی عمر**: صاحب قاموس الرجال به نقل از جامع الرواة، نام أبو عمر العبدی را ذکر می کند و می فرماید: شاید أبی عمرو العبد همان کسی باشد که حدیث مناشده امیر المؤمنین در رحبة را نقل میکند:

**[688] أبو عمر العبدی‏ قال: روی إبطال عول التهذیب عنه، عن علیّ علیه السّلام‏. أقول: نقل التهذیب عن الفضل أنّه نقل روایته من طریق العامّة، فالظاهر عامّیته و إن کان خبره صحیحا. و لعلّه الّذی نقل ینابیع سلیمان الحنفی عن مسند أحمد بن حنبل، عن عبد الملک، عن أبی عبد الرحمن، عن زاذان، عن أبی عمر قال: سمعت علیّا علیه السّلام فی الرحبة ینشد الناس، فقام ثلاثة عشر فشهدوا أنّهم سمعوا النبیّ صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یقول: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه**‏[[7]](#footnote-7)

در مسند چاپی احمد بن حنبل، به جای عبارت «زاذان عن أبی عمر»، «زاذان بن عمر» نوشته شده است.[[8]](#footnote-8) در حالیکه این اشتباه است و عبارت صحیح «زاذان أبی عمر» می باشد. «زاذان أبی عمر» همین روایت را در بسیاری از مصادر دیگر، از حمد بن خنبل نقل نموده است. مانند: «العمدة ابن بطریق»[[9]](#footnote-9)، «طرائف ابن طاووس»[[10]](#footnote-10)، «مجمع الزوائد»[[11]](#footnote-11)، «کنز العمّال»[[12]](#footnote-12)، «تاریخ مدینه دمشق»[[13]](#footnote-13) و مصادر دیگر. زاذان أبی عمر، شخص معروفی است و ترجمه او در مصادر مختلف مانند طبقات ابن سعد[[14]](#footnote-14)، تاریخ بغداد[[15]](#footnote-15)، تاریخ مدینه دمشق[[16]](#footnote-16) و... وارد شده است.

زاذان أبی عمر، به چند دلیل نمی تواند «ابی عمرو العبدی» باشد: **اولا**: طبق اکثر نقل ها در نسخ و مصادر معتبره، «ابی عمرو العبدی» صحیح است نه «ابی عمر العبدی» در حالیکه راوی حدیث مناشدة، «زاذان أبی عمر» می باشد. **ثانیا**: من در هیچ موردی ندیدم که زاذان أبی عمر، با عنوان «العبدی» معرفی بشود. **ثالثا**: لیث بن أبی سلیم در هیچ موردی از زاذان أبی عمر، نقل روایت نکرده است. **رابعاً**: در مصادر اهل سنّت[[17]](#footnote-17)، لقب «الاجدع» را برای «ابی عمرو العبدی» ذکر کرده اند در حالیکه این لقب در هیچ کتابی در مورد «زاذان أبی عمر» بکار نرفته است.

**2. صعصعة بن صوحان العبدی**: احتمال دیگر آن است که بگوییم «أبو عمرو العبدی»، همان «صعصعة بن صوحان العبدی» است. در تاریخ مدینه دمشق،[[18]](#footnote-18) چند طریق برای صعصعه ذکر میکند که در اکثر آنها کنیه او را «ابوعمرو» معرفی می کند. البته در یک مورد صعصعه را مکنّی به «ابی طلحه» و در یک طریق دیگر، او را مکنّی به «ابی عکرمة» معرفی نموده است. وافی بالوفیات، صعصعه را ذیل عنوان «ابو عمر العبدی» ترجمه کرده و میگوید: صعصعة بن صوحان او عمر و یقال أبوطلحة العبدی.[[19]](#footnote-19) در حالیکه در تاریخ مدینه دمشق، تعبیر «ابو عمرو » آمده است. احتمال دارد که عبارت تاریخ دمشق بدین نحو بوده: «صعصة بن صوحان ابو عمرو یقال...» که در این صورت «یقال» جمله معترضه می باشد ولی به اشتباه، «واو» عمرو را «واو» عاطفه و متعلق به یقال خوانده اند و نتیجتاً کنیه صعصعه را «ابو عمر» معرفی نموده اند.

**اشتباه شدن «واو» کلمه با «واو» عطف**

یکی از مشکلاتی که در خواندن نسخ بوجود می آید، اشتباه «واو» کلمه با «واو» عطف و برعکس است. مثلا در فهرست شیخ[[20]](#footnote-20) و نجاشی، «فضل بن عمرو» را «فضل بن عمر» معرفی نموده زیرا «واو» عمرو را به اشتباه، واو عطف برای جمله بعد فرض کرده است.

**216 أحمد بن میثم بن أبی نعیم‌** **الفضل بن عمر- و لقبه دکین- ابن حماد مولی آل طلحة بن عبید الله أبو الحسین. کان من ثقات أصحابنا الکوفیین و من فقهائهم. و له کتب، لم أر منها شیئا.**[[21]](#footnote-21)

در منابع عامّه، تصریح شده که اسم پدر فضل، «عمرو» بوده است.

یکی دیگر از موارد این اشتباه، «عمرکی بوفکی» است که از مشایخ بزرگ طائفه و از روات معروف علی بن جعفر می باشد و روایات بسیاری را از او نقل کرده است. من دیدم حاج آقا در جایی استظهار کرده بودند که اسم «عمرکی بوفکی»، حسن است یعنی حسن بن علی بن عمرو العمرکی البوفکی. ولی بعدا کشف کردم که « حسن بن علی بن عمر و العمرکی» صحیح است و در نسخه چاپی این اشتباه رخ داده است. حسن بن علی بن عمر یکی دیگر از راویان علیّ بن جعفر است که روایات او از علی بن جعفر در مستطرفات سرائر، نقل شده است. در نسخه چاپی کتاب، الحسن بن علی بن عمر و العمرکی، به اشتباه به الحسن بن علی بن عمرو العمرکی، تغییر یافته بود.

علی أیّ تقدیر، صعصعه بن صوحان، ابو عمرو العبدی است که در رجال برقی از خواص اصحاب امیر المؤمنین شمرده شده است.[[22]](#footnote-22) در رجال کشی روایتی را از امام صادق ع در مورد صعصعه نقل میکند: **مَا کَانَ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (ع) مَنْ یَعْرِفُ حَقَّهُ إِلَّا صَعْصَعَةُ وَ أَصْحَابُهُ.**[[23]](#footnote-23)

صعصعه از کسانی است که امام حسن علیه السلام در متن صلح نامه با معاویة نام او را ذکر می فرماید و تأکید میکند که معاویة با او کاری نداشته باشد. وی خطیب برجسته و توانمندی بوده و مناظرات و گفت و گوهایی را با معاویه انجام داده که بسیار جالب توجه می باشد. در وثاقت صعصعه، بحثی وجود ندارد.

فتحصّل مما ذکرناه، ما هیچ شاهدی بر این مطلب نداریم که «أبی عمرو العبدی» همان «صعصعه بن صوحان» باشد بلکه به چند دلیل می توان قائل شد که أبی عمرو العبدی غیر از صعصعه است: **اولا**: مکنّی بودن صعصعه به «ابو عمرو» مسلّم نیست. زیرا – طبق آنچه در تاریخ مدینه دمشق آمده - در بعضی از نقل ها «ابو عکرمة» گفته شده و در برخی دیگر «ابو طلحة» ذکر شده است. در طبقات ابن سعد[[24]](#footnote-24)، کنیه او را «ابی طلحه» معرفی نموده است. **ثانیا**: در هیچ موردی لیث بن أبی سلیم از صعصعه روایت نکرده است. **ثالثا**: صعصعه از اسماء خاص به شمار می آید. فلذا به طور طبیعی، وقتی از

صعصعه یاد می کنند باید اسم خاص او را ذکر کنند نه آنکه از کنیه «ابو عمرو» - که یک کنیة معروفی به شمار می آید و بسیاری به همین کنیة شناخته می شوند - استفاده نمایند. بنابراین ما نمی دانیم «ابا عمرو العبدی» چه کسی است و نتیجتا توثیق و تضعیف او برای ما نا مشخص می باشد.

**لیث بن أبی سلیم**

راوی از ابا عمرو العبدی، لیث بن أبی سلیم است. من ندیدم کسی او را به عنوان شیعی معرفی کند. اگر یک نوع جنبه تشیّع و گرایش به امیر المومنین ع در وی وجود داشت، حتماً متذکر آن می شدند. فلذا ظاهرا لیث بن أبی سلیم، سنی می باشد. بنابراین از جهت مذهب عامّی است. اما از جهت وثاقت، غالب رجال عامه او را تضعیف کرده اند. من برخی از عبارت های عامه را به نقل از تهذیب الکمال[[25]](#footnote-25) می خوانم:

احمد بن حنبل او را «مضطرب الحدیث» می داند. یحیی بن معین می گوید: «ضعیف الّا آنه یکتب حدیثه». در عبارت دیگر تهذیب آمده: «کان ابن عیینه یضعّف ابن ابی سلیم» ابن عیینه، همان سفیان بن عیینه است. أبو حاتم رازی می گوید: «ضعیف الحدیث». از ابو حاتم و ابو زرعه نقل شده که: « لیث لا یُشتغل به، مضطرب الحدیث». ابو زرعه می گوید: «لیّن الحدیث[[26]](#footnote-26)، لا تقوم به الحجة عند اهل العلم بالحدیث». فقط از أبی داود این عبارت را نقل می کند که گفته است: « یقول سألت یحیی[[27]](#footnote-27) عن لیث فقال لیس به بأس. قال سمعت یحیی یقول عامة شیوخ لیث لا یعرفون» از این عبارت استفاده می شود کأن مشکل اصلی لیث این بوده که از ضعفاء و مجاهیل، نقل حدیث می کرده است. تعبیر «عامة شیوخ لیث لا یعرفون» با مجهول بودن «ابو عمرو العبدی» هم سازگار است.

**عدم اعتبار روایت لیث بن ابی سلیم از ابی عمرو العبدی**

این روایت به چند طریق تا لیث بن أبی سلیم، نقل شده است. فلذا با در نظر گرفتن مجموع طرق، برای انسان اطمینان حاصل می شود که لیث بن ابی سلیم این مطل را نقل نموده است. ولی نمی توان به خود لیث اعتماد کرد. ابو عمرو العبدی هم مجهول بود. البته تعداد روایات ابو العمرو العبدی بسیار کم است [چهار یا پنج روایت] که همه آنها را همین لیث بن ابی سلیم نقل می کند. بنابراین سند روایت لیث بن ابی سلیم از ابی عمرو العبدی، معتبر نمی باشد.

**نقل علامة در مختلف**

مضمون روایت لیث از ابی عمرو العبدی به نحو مرسل نقل شده است. علامه در مختلف می فرماید:

**و روی عن أمیر المؤمنین- و الأئمّة من ولده علیهم السلام- أنّه قال: «تقسم الدیة علی من أحرز المیراث، و من أحرز المیراث أحرز الولاء» و هذا مشهور** [[28]](#footnote-28)**متعالم.**[[29]](#footnote-29)

تعبیر **و الأئمّة من ولده علیهم السلام** شاید به جهت روایت غیاث بن کلّوب عن اسحاق بن عمار باشد.

علامه این روایت را به عنوان «مشهور بودن» ذکر کرده ولی به نظر می رسد مشهور بودن، بیش از آن نیست که این روایت در منابع اصلی حدیثی آمده است. بله، در منابع زیادی این مطلب وارد شده که « تقسّم الدیة علی من احرز المیراث». ولی اینکه مشهور بودن این تعبیر بخواهد ضعف سند را جبران کند، به نظر ما ثابت نیست. همچنین اینکه گفته شود مشهور در مورد این روایت، به منبع خاصی دسترسی داشتند، مطلب واضح و روشنی نیست.

در دعائم الاسلام هم به نحو مرسل، همین مضمون نقل شده است:

**وَ عَنْهُ ع أَنَّهُمْ قَالُوا یَرِثُ‏ الدِّیَةَ أَهْلُ‏ الْمِیرَاثِ‏- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ ع‏ خَلَا الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ فَإِنَّهُمْ لَا یَرِثُونَ مِنَ الدِّیَةِ شَیْئاً.**[[30]](#footnote-30)

بنابراین، ما غیر از مرسلات، روایاتی را که به حسب ظاهر از عمومات هستند نقل نمودیم. در روایت حسین بن خالد، از جهت دلالت اشکال کردیم. روایت ابو عمرو العبدی را از جهت سند ناتمام دانستیم. تنها روایتی که به نظر ما از جهت سندی، در حکم موثّقه می باشد، روایت غیاث بن کلّوب از اسحاق بن عمار است. موثّقه بودن این روایت هم به جهت آن است که امامی بودن غیاث بن کلوب اثبات نشده است. در جلسه بعد، در مورد جمع بین این روایت و روایات مقیدة صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. . ص 54 [↑](#footnote-ref-1)
2. . تصحیح تراثنا الرجالی، الوهم الثامن و الخمسون (طبع مؤسسة دار الهجرة) ص354 [↑](#footnote-ref-2)
3. . هكذا في الأصل و لكن في الفقيه: ليث بن أبي سليم، عن‏ أبي‏ عمرو العبدي‏، عن ابن سليمان، و في التهذيب: ليث بن أبي سليمان، عن‏ أبي‏ عمرو العبدي‏، عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام، و الصحيح هو: ليث بن أبي سليم، عن‏ أبي‏ عمرو العبدي‏، عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: راجع تراثنا الرجالي- 1: 354. و الأخبار الدخيلة ج 3 ص 124 للمحقق الشيخ محمّد تقيّ التستريّ. الوافي، ج25 ص712 [↑](#footnote-ref-3)
4. . در «یورّث» و «یرث» اختلاف نسخه وجود داد. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سنن دارمی، ج2 ص385. مصنّف ابن ابی شیبه، ج7 ص379. التمهید ابن عبدالبرّ، ج23 ص445. [↑](#footnote-ref-5)
6. . مصنّف ابن ابی شیبه [↑](#footnote-ref-6)
7. . قاموس الرجال، ج11 ص447 [↑](#footnote-ref-7)
8. . مسند احمد، ج1 ص84 [↑](#footnote-ref-8)
9. . العمدة ابن بطریق، صفحه 94 [↑](#footnote-ref-9)
10. . طائف ابن طاووس، صفحه 151 [↑](#footnote-ref-10)
11. . مجمع الزوائد، جلد9 ص107 [↑](#footnote-ref-11)
12. . کنز العمّال، جلد13 ص170 [↑](#footnote-ref-12)
13. . تاریخ مدینه دمشق، جلد42 ص212 [↑](#footnote-ref-13)
14. . طبقات ابن سعد، جلد 6 ص178 [↑](#footnote-ref-14)
15. . تاریخ بغداد، جلد 8 ص489 [↑](#footnote-ref-15)
16. . تاریخ مدینه دمشق، ج18 ص278 [↑](#footnote-ref-16)
17. . «الجرح والتعدیل ابن ابی حاتم» و «الکنی من تاریخ الکبیر للبخاري» [↑](#footnote-ref-17)
18. . تاریخ مدینه دمشق، ج24 ص86 [↑](#footnote-ref-18)
19. . وافی بالوفیات، ج16 ص179 [↑](#footnote-ref-19)
20. . 67- أحمد بن ميثم بن أبي نعيم الفضل بن عمر و لقبه دكين بن حماد بن زهير مولى آل طلحة بن عبيد الله، أبو الحسن [الحسين، كان من ثقات أصحابنا الكوفيين و فقهائهم. فهرست طوسی، ص25 [↑](#footnote-ref-20)
21. . رجال النجاشی، ص88 [↑](#footnote-ref-21)
22. . رجال البرقي، ص5 [↑](#footnote-ref-22)
23. . البته ممکن است بحث هایی در سند این روایت وجود داشته باشد ولی به هر حال، صعصعه از خواص اصحاب امیر المومنین بوده است. [↑](#footnote-ref-23)
24. . طبقات ابن سعد، ج6 ص221 [↑](#footnote-ref-24)
25. . تهذیب الکمال، ج24 ص278 [↑](#footnote-ref-25)
26. . خاک شیر مزاج!! [↑](#footnote-ref-26)
27. . یحیی باید همان یحیی بن معین باشد [↑](#footnote-ref-27)
28. . من نمی دانم مقصود از «متعالم» چه چیزی است! [↑](#footnote-ref-28)
29. . مختلف الشیعة في احکام الشریعة، ج8 ص77 [↑](#footnote-ref-29)
30. . دعائم الاسلام، ج2 ص387 [↑](#footnote-ref-30)